

ماهیت حکم ارشادی

سید حجت عارفی

عضو حلقه علمی افق

مجمع فقه و مبانی اجتهاد

چکیده: در این مقاله، سعی شده وضعیت حکم ارشادی شناسایی شده و نسبت آن با احکام شرعی سنجیده شود و در پاسخ به این سوال است که اساساً آیا حکمی به این نام در میان احکام شرعی داریم یا خیر؟ بدین منظور ابتدا تعاریفی از حکم شرعی و سپس مراحل آن آمده تا ماهیت و تصویری از حکم ارائه شود و سپس به ارتباط آن با حکم ارشادی و نقد آن پرداخته شده است.

کلید واژه: حکم شرعی، حکم ارشادی، حکم مولوی، حکم وضعی، حکم تکلیفی

مقدمه

تصور و ذهنیت ما تاکنون از حکم ارشادی این‌گونه بوده که احکام به طور کلی به دو دسته احکام مولوی و احکام ارشادی تقسیم می‌شده‌اند و این موارد، احکامی هستند که غیر از خواص و آثار و منافع و ضررهایی که برانجام یا ترک فعل مترتب می‌شود و ناشی از وجود مصلحت و مفسده در خود فعل یا ترک آن است، اثر دیگری؛ مانند قرب و بعد و ثواب و عقاب بر امتثال یا مخالفت آنها مترتب نمی‌شود؛^۱ حال آنکه به نظر می‌رسد چنین حکمی در میان احکام و به تبع آن چنین تقسیمی برای احکام وجود ندارد.

تعریف حکم

از نظر اهل لغت، حکم در لغت بر معانی مختلفی اطلاق شده است که از نظر می‌گذرد.

در مصباح المنیر آمده است: «القضاء و اصله المنع يقال حکمت علیه بكذا اذا منعه من خلافه فليقدر علی الخروج من ذلك ...»

و در فرهنگ معاصر عربی - فارسی این گونه آمده است: حکم: داوری، ارزیابی رأی، نظر، تصمیم، قضاوت، حکم، فتوا (شرعی)، محکومیت، مجرمیت، اداره قضایی، حق قضاوت، نتیجه قانونی بررسی یک جرم، دستور، قانون، مقررات، امر، حکم، فرمان، حکمت، معرفت، تسلط، اقتدار، سلطه، قدرت، حکومت، رژیم.

از نظر اصطلاح نیز به تعاریف ذیل می توان اشاره نمود.

آقای حکیم^۲ در «اصول العامة» به نقل آمدی و اشخاص دیگر این گونه تعریف را آورده اند:

«خطاب خداوند متعال که تعلق به افعال مکلفین از حیث اقتضا یا تخییر یا وضع گرفته است.»^۲

آقای صدر^۳ نیز این گونه تعریف کرده اند:

«تشریحی است که از جانب خداوند متعال برای تنظیم حیات انسان و جهت دهی به آن صادر شده است و فرقی نیست در اینکه این تشریح، تعلق به افعال انسان یا خود او یا اشیای دیگری که داخل در حیات او می باشد گرفته باشد.»^۳ همچنین ایشان در «الحلقه الاولی» به نقل از متقدمین، تعریف را این گونه آورده اند: «خطاب از ناحیه شارع که به افعال مکلفین، تعلق گرفته است.»^۴

اما بزرگان دیگر؛ مانند آقای خوئی^۵ و نائینی^۶، تعریفی برای حکم شرعی ارائه نکرده اند و مستقیماً به سراغ تعریف حکم تکلیفی و وضعی رفته اند. ایشان با اینکه تعریفی ارائه کرده اند؛ اما برای حکم، معادلی به کار برده اند. مثلاً آقای خوئی، از حکم، تعبیر به اعتبارمبرز^۷ کرده است. ایشان در جای دیگر از تقریرات خود به این مطلب تصریح می کنند که جعل و انشائی از مراتب حکم قرار می گیرد که متقوم^۸ به بعث و زجر باشد. پس بنابر آنچه که از آقای خوئی^۵ گفته شد، شاید این تصور محتمل باشد که مصادیق^۹ حکم، سعه و ضیق پیدا کنند؛ یعنی بنابر تعبیر اول ایشان از حکم، مصادیق^۶ حکم بیشتر، و بنا به تعبیر دوم، مصادیق حکم کمتر است. بدین صورت که دامنه تعبیر «اعتبار مبرز» همه احکام وضعی و تکلیفی را در بر می گیرد؛ اما بنابر گفتار دوم، احکام وضعی، داخل در احکام نمی باشند؛ به هر جهت این مبحث خود فرصتی جداگانه برای بحث و بررسی بیشتر می طلبد.

مراتب حکم:

نظر مرحوم آخوند^{۱۰} در حاشیه مشکینی این گونه آمده است:

مرتبه اول: مرتبه اقتضاء می باشد که مراد از آن، مصلحت و مفسده ایست که تابع حسن و قبح ذاتی می باشد. در این صورت، فعلی که مشتمل بر مصلحت باشد، ذاتاً حسن، و فعلی که مشتمل بر فساد باشد، ذاتاً قبیح است.

مرتبه دوم: مرتبه انشاء می‌باشد؛ یعنی مرتبه جعل حکم بر وفق اقتضایی که در مرحله اول ثابت بود.^۷

مرتبه سوم: مرتبه فعلیت؛ یعنی اینکه بعث و زجر مولا به مرتبه فعلیت می‌رسد.

مرتبه چهارم: مرتبه تنجز است که عبارتست از عدم معذوریت عبد؛ البته مشروط به اینکه اولاً قیام حجت شده، و

قدرت نیز وجود داشته باشد؛ البته این دو شرط بعد از این است که حکم به مرتبه فعلیت رسیده باشد.^۸

بنابر نظر آقای خوئی^۹، حکم دو مرتبه دارد:

مرتبه اول: مرتبه جعل و انشاء به شکل قضیه حقیقه که این انشای مولا با انگیزه بعث و تحریک می‌باشد؛ مانند این

آیه: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعِ الْيَهُودِ سَبِيلاً».

مرتبه دوم: مرتبه فعلیت و خروج از تعلیق و تقدیر، به این صورت که موضوع در خارج تحقق پیدا کند؛ مانند وقتی که

مكلف مستطیع شده است.

باید توجه داشت که انشاء به خاطر اغراض دیگر؛ مانند: امتحان، تهدید، استهزاء و مانند آنها از مراتب حکم به حساب

نمی‌آیند، به این معنا که بر آنها اطلاق حکم نمی‌شود. اطلاق کردن حکم بر مرتبه اقصاء نیز به همین شکل می‌باشد، به

جهت اینکه صرف وجود ملاک برای حکم به همراه وجود مانعی از انشای آن، اطلاق حکم را بر آن توجیه نمی‌کند.^۹

نظر مرحوم بروجردی^{۱۰} نیز در این زمینه چنین است:

ایشان می‌گویند که حکم فقط دارای یک مرتبه است و آن، فعلیت می‌باشد. به جهت اینکه ایشان به محقق خراسانی^{۱۱}

اشکال کرده که سایر مراتب حکم دارای ذات و حقیقت حکم نمی‌باشند؛ چون مبنای ایشان اینست که در اختلاف

مراتب اشیاء، حفظ ذات، مفروض است؛ بنابراین مرتبه اول صرفاً موضوع حکم می‌باشد که یا مصلحت دارد و یا

مفسده که اقتضای جعل حکم می‌کند. و مرتبه دوم، انشائی صرف، بدون تمامیت حدود و استقرار و قابلیتش برای

امتنال است. اما مرتبه چهارم نیز فقط وصف عقلی اعتباری برای حکم به لحاظ تعلق علم مکلف به حکم و عدم

آنست؛ بنابر این برای حکم حقیقتاً یک مرتبه وجود دارد و آن هم مرتبه فعلیت است.^{۱۰}

شهید صدر در باب مراتب حکم، دو بیان دارد:

وی در اوائل «الحلقه الثانیة» می‌نویسد: حکم، دو مرتبه دارد: یکی ابتدائاً مرحله ثبوت برای حکم است که شامل ملاک

و مصلحت و سپس اراده و بعد از آن اعتبار می‌شود؛ اما روح و حقیقت حکم، همان دو مرحله اول است و بعد از

مرحله ثبوت، مرحله اثبات است که در این رتبه، مولا مرحله ثبوت را به وسیله جمله انشائی یا خبریه ابراز می‌کند.^{۱۱}

و بیان دوم شهید در «الحلقه الاول» است که می‌گوید: برای حکم دو ثبوت است: یکی ثبوت حکم در شریعت که از آن

به جعل تعبیر می‌کنند و دیگری ثبوت حکم به نسبت این فرد خارجی یا آن فرد که از آن، به مجعول تعبیر می‌کنند.^{۱۲}

می‌توان این دو بیان را این‌گونه جمع کرد که اولی توضیح مراحل جعل باشد؛ یعنی مرحله جعل، شامل دو مرتبه ثبوت و اثبات می‌باشد.

اما اشکالی نیز شاید توهم شود که مرحله ثبوت، همان مرحله اقتضای مرحوم آخوند^۲ است که دیگر اصولیون به آن اشکال کرده‌اند که این مرحله، شایسته اطلاق حکم بر آن نمی‌باشد. در جواب این اشکال، می‌توان گفت که شهید صدر نیز بر این مرحله، اطلاق حکم نکرده؛ چون ایشان بیان مراحل حکم از منظر مولای عرفی را توضیح دادند و چون از منظر مولای حقیقی، این دو مرحله از هم جدا نیستند؛ یعنی درک مصلحت و مفسده در نزد مولای عین اراده و جعل او می‌باشد؛ بنابراین شهید صدر نیز مانند مشهور را صولیین قائلند به اینکه برای حکم، دو ثبوت و مصداق می‌باشد: یکی حکم انشائی و دیگری حکم فعلی.

ماهیت حکم ارشادی

اکنون با توجه به مطالبی که در مباحث تعریف و مراحل حکم آمد، این مطلب ظاهر می‌شود که تعاریف ذکر شده از اصولیون و آنچه در مراتب حکم از آنان ذکر شد، با این پیش فرض است که ایشان تقسیم احکام شرعی را به تکلیفی و وضعی پذیرفته‌اند؛ اگرچه بحث از مراتب حکم عملاً به بررسی مراتب آن در حکم تکلیفی انجامیده است. به هر حال آنچه که مورد نیاز بحث ما است همین پذیرش تقسیم احکام شرعی به تکلیفی و وضعی است (که آن هم مورد قبول است)؛ زیرا یکی از پایه‌های این بحث، پذیرش این تقسیم است. به عبارت دیگر، اگر حکم ارشادی یک حکم شرعی است نباید خارج از این تقسیم اساسی برای احکام شرعی باشد.

بنابر این آنچه از احکام و قوانین شرعی وجود دارد از این دو حیطه خارج نمی‌باشد؛ اما با این حال اصولیون «حکم» را بر مواردی اطلاق کرده‌اند که اطلاق حکم بر آنها جای تامل دارد؛ مانند موارد^۳ ارشاد. البته این نظر مورد قبول است که برای حکم شرعی، به اعتبارهای مختلف تقسیمات گوناگون وجود دارد؛ اما با این حال اینکه نسبت به شیئی دید متفاوت داشته باشیم، حقیقت آن شی را عوض نمی‌کند. بر این اساس گرچه احکامی؛ مانند: احکام اولیه و ثانویه و یا سایر تقسیمات داریم؛ اما با این حال این تقسیم صرفاً نامگذاری برای حکم به یک اعتباریست و این کار، حکم اولیه و یا ثانویه را از اینکه حکم تکلیفی و یا وضعی باشد خارج نمی‌کند.

بنابر این براساس آنچه ذکر شد، وضعیت ما نسبت به احکام ارشادی نباید از این حالات خارج باشد: بگوییم احکامی به نام احکام ارشادی یا داخل در احکام تکلیفی خواهند بود و یا داخل در احکام وضعی. صورت اول، به جهت اینکه احکام تکلیفی مفاد انشائات و اوامر مولوی است، غیر ممکن است؛ اما صورت دوم جای بررسی دارد؛ چون از آنجایی که بعضی از احکام وضعی از موارد ارشاد گرفته می‌شود؛ شاید چنین تصور شود که این دو با هم تداخل دارند یا اینکه

یکی زیر مجموعه دیگری است؛ بنابر این به جهت اینکه جواب بهتری به این اشکال دهیم، در ابتدا کمی به احکام وضعیه می‌پردازیم تا اقسام آن روشن‌تر شود.

بنا بر گفتار شهید صدر^{۱۰} در «الحلقه الثالثه» احکام وضعی به دو نحو است:

اول: قسمتی از احکام، موضوع حکم تکلیفی‌اند؛ مانند: زوجیت که موضوع و جوب انفاق است و ملکیت که موضوع حرمت تصرف غیر در مال، بدون اذن مالک است.

دوم: قسم دیگر آن متزاع از حکم تکلیفی است؛ مانند: جزئیت سوره که متزاع از امر به نماز واجزای آن می‌باشد و شرطیت زوال برای وجوبی که برای نماز ظهر، جعل شده است که این شرطیت از جعل وجوبی که مشروط به زوال است، انتزاع شده است.^{۱۱} البته در این بحث نظرات و مبانی مختلف می‌باشد که در اینجا فقط نظر شهید صدر را آوردیم. بنا بر آنچه شهید صدر بیان کردند، احکام وضعیه، یا جعل مستقل دارند که موضوع حکم تکلیفی نیز هستند و یا متزاع از حکم تکلیفی‌اند که در این حالت به دلیل اینکه حکم وضعی منشأ انتزاعش حکم تکلیفی - که آن هم از اوامر مولوی به دست می‌آید - است، تداخلی با احکام ارشادیه ندارد. اما صورت اول که حکم وضعی دارای جعل مستقل است، می‌تواند محل توهم تداخل حکم وضعی و ارشادی باشد. حال برای روشن شدن این حالت نیز توضیحاتی در ضمن چند مقدمه ارائه می‌شود.

مقدمه اول: حکم وضعی مجعول به جعل مستقل، می‌تواند با لسان انشائی یا خبری جعل شود.

مقدمه دوم: شارع می‌تواند ارشاد خود را با لسان انشاء به ظهور برساند و یا اینکه آن را با لسان خبر بیان کند.

مقدمه سوم: با استفاده از دو مقدمه بالا، بنابراین حکم وضعی مجعول به جعل مستقل، می‌تواند مفاد لسان انشائی باشد و یا اینکه از لسان خبری فهمیده شود.

مقدمه چهارم: ارشادیات به دو قسم کلی تقسیم می‌شوند: یک قسم ارشاد به حکم عقل است و قسم دیگر که ارشاد به غیر حکم عقل، مانند جزئیت، شرطیت و غیره است.

مقدمه پنجم: از آنجایی که غالباً ارشادیات با لسان امر بیان شده؛ لذا موارد ارشاد با عنوان اوامر یا نواهی ارشادی، مقسّم قرار می‌گیرد.

از مقدمات ذکر شده مخصوصاً مقدمه سوم، روشن شد که این حالت نیز تداخلی با ارشادیات به غیر حکم عقل ندارد؛ بلکه یکی تقریباً^{۱۲} منشأ دیگری است؛ بنابراین با دو مقوله جدا از هم مواجه‌ایم؛ چون یکی مفاد دیگری است.

اما در مقدمه چهارم گفته شد که ارشادیات دارای دو قسم است که به یک قسم آن پرداخته شد؛ اما قسم دیگر، ارشادیات به حکم عقل بود که بیشترین اطلاق حکم نیز بر همین مورد در میان اصولیون شده است. این حالت نیز ارتباطی با حکم شرعی ندارد؛ گرچه اطلاق حکم بر آن به جهت اینکه حکم عقل است مانعی ندارد؛ زیرا وجوب

اطلاعتی که مثلاً از اوامر اطاعت فهمیده می‌شود ناچاراً باید حکم عقل باشد. دلیلی که شاید بتوان بر این مطلب اقامه کرد، این است که ارشاد از کلماتی است که باید مضاف واقع شود؛ یعنی با مضاف الیه خود معنا پیدا می‌کند؛ مانند اینکه می‌گوئیم این امر، ارشاد به حکم عقل دارد. بنابر این ارکان ارشاد؛ عبارتند از: مرشد (شارع) و مرشد به (امر به اطاعت) و مرشد الیه (وجوب اطاعت که حکم عقل است) و نیز حالت ارشاد که حالت شارع می‌باشد؛ اما ما این حالت شارع را به کلام او - که در اینجا امر به اطاعت باشد - نسبت می‌دهیم و می‌گوئیم این، یک امر ارشادی است. بنابر این اگر به مفاد اوامر اطاعت، اطلاق حکم ارشادی بکنیم، رکن سوم (مرشد الیه) بی‌نصیب می‌ماند. بنابر این به ناچار باید برخود امر، اطلاق «ارشادی» بکنیم.

پس مشخص شد که ما حکم شرعی به نام وجوب اطاعت نداریم تا ملتزم شویم به اینکه این وجوب اطاعت، یک حکم ارشادی است و آن هم ارشاد به وجوب اطاعتی که عقلی است می‌باشد؛ بنابراین مراد جدی اوامر اطاعت، ارشاد است و ارشاد نیز حکم نمی‌باشد؛ چون شارع این دو امر را در مقام یک حاکم بیان نکرده تا مراد جدیش طلب و حکم باشد. به همین صورت در جایی که شارع (مرشد) امری را برای ارشاد به جزئیت یا شرطیت بیان می‌کند نیز مراد جدیش ارشاد می‌باشد و بیان شد که ارشاد، حکم و قانون شارع نیست؛ بلکه نصح و راهنمایی مرشد است.

اما چرا بر این موارد، اطلاق حکم شده است؟

ظاهراً این اطلاق از روی تسامح صورت گرفته است. وجوب اطاعت عقلی یا مثلاً طهارت یک شیئی، یک حکم است و از طرف دیگر از یک امر ارشادی حاصل شده است و در عملکرد ذهنی، بین این دو مقارنت می‌باشد؛ بنابر این بر وجوب اطاعت، حکم ارشادی اطلاق کرده‌اند. در حالی که در تعبیر دقیق‌تر، باید بگوئیم این امر یک امر ارشادی است و ارشاد به وجوب اطاعت و یا طهارت می‌کند نه اینکه بگوئیم وجوب اطاعت یا طهارت یک شیئی حکم ارشادی است.

پاورقی

۱. فرهنگ اصطلاحات اصول، مجتبی ملکی اصفهانی، ج ۱، ص ۱۶۸.
۲. حکیم، سید محمد تقی؛ الاصول العامة للفقهاء المقارن، ص ۵۵.
۳. صدر، سید محمد باقر؛ دروس فی علم الاصول، الحلقة الاولى (نشر: اسماعیلیان)، ص ۶۶.
۴. همان، ص ۶۱.
۵. خوئی، سید ابوالقاسم؛ مصباح الاصول، ج ۲، ص ۱۹۰.
۶. بعضی از مصادیق حکم؛ عبارتند از: حکم اقتضایی، حکم انشایی، حکم فعلی، حکم تنجزی، حکم تکلیفی، حکم وضعی و ...

۷. این عبارت در توضیح مرتبه دوم حکم، از کتاب اصول فقه شیعه، جلد ۵، تقریرات درس آقای فاضل لنکرانی، به قلم برادران ملکی اصفهانی، أخذ شده است.
۸. مشکینی، ابوالحسن؛ حواشی مشکینی، ج ۲، ص ۱۳۱.
۹. خوئی، سید ابوالقاسم؛ مصباح الاصول، ج ۲، ص ۴۶.
۱۰. سیفی، علی اکبر؛ بدایع الجوث فی علم الاصول، ج ۱، ص ۲۴۳.
۱۱. صدر، سید محمد باقر؛ دروس فی علم الاصول، الحلقة الثانية، ج ۱، ص ۱۳.
۱۲. صدر، سید محمد باقر؛ دروس فی علم الاصول، الحلقة الاولى، ج ۱، ص ۱۲۰.
۱۳. نائینی، محمد حسین؛ اجود التقريرات، ج ۲، ص ۱۳۵.
- آشتیانی؛ بحرالقواعد، ص ۹۸، ۹۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۸۰، ۱۹۹.
- رشتی؛ بدائع الافکار، ص ۳۵۲.
- شیرازی؛ تقریرات شیرازی، ج ۳، ص ۲۲۳.
- حکیم، سید محسن؛ حقائق الاصول، ج ۲، ص ۵۴۵.
- فاضل اردکانی؛ غایة المسئول، ص ۴۴۵.
- شیخ انصاری؛ فرائد الاصول، ج ۲، ص ۴۱۸؛ مطارح الانظار، ص ۲۵۰.
- میرزا هاشم آملی؛ مجمع الافکار، ج ۳، ص ۳۰۶؛ ج ۴، ص ۲۲۱.
- خوئی، سید ابوالقاسم؛ محاضرات فی الاصول، ج ۲، ص ۳۷۶؛ الهدایة فی الاصول، ج ۳، ص ۴۹۲.
- روحانی، محمد حسین؛ منتقى الاصول، ج ۴، ص ۵۲۹؛ ج ۵، ص ۶۴؛ ج ۵، ص ۶۷.
- مروج، سید محمد جعفر؛ منتهی الدراية، ج ۱، ص ۱۸۵؛ ج ۵؛ ص ۳۱۲؛ ج ۵، ص ۶۲۲.
- غروی، محمد حسین؛ نهاية الدراية، ج ۲، ص ۴۶۵.
۱۴. صدر، محمد باقر؛ دروس فی علم الاصول، الحلقة الثالثة (نشر اسماعیلیان)، ج ۱، ص ۱۷.
۱۵. استفاده از تعبیر « تقریباً » به این جهت است که همه اوامر ارشادی، حکم وضعی نمی باشد.

منابع

۱. حکیم، سید محمد تقی؛ الاصول العامة للفقہ المقارن؛ ج دوم، المجمع العالی لاهل البيت(ع).
۲. صدر، سید محمد باقر؛ دروس فی علم الاصول؛ الحلقة الاولى و الثانية، انتشارات اسماعیلیان.
۳. مشکینی، ابوالحسن؛ حواشی مشکینی؛ انتشارات لقمان، ۲ج.
۴. خوئی، ابوالقاسم؛ مصباح الاصول؛ انتشارات داوری، چ ششم، ۲ج.
۵. سیفی، علی اکبر؛ بدایع البحوث فی علم الاصول؛ موسسه نشر اسلامی، چ اول، ۲ج.
۶. صدر، سید محمدباقر؛ دروس فی علم الاصول، الحلقة الثالثة (الجزء الاول)؛ ۲ج، چ دوم، انتشارات اسماعیلیان.
۷. میرزائی آشتیانی؛ بحر الفوائد؛ کتابخانه آیت الله المعظمی مرعشی، ۴ج، ۴۰۳ش.
۸. رشتی؛ بدایع الافکار؛ موسسه آل البيت(ع)، ۱۳۱۳ق.
۹. شیرازی؛ تقدیرات شیرازی؛ موسسه آل البيت، ۴ج، ۱۴۰۹ق.
۱۰. حکیم، سید محسن؛ حقائق الاصول؛ کتاب فروشی بصیری، ۲ج، ۱۴۰۸ق.
۱۱. فاضل اردکانی؛ غایة المسئول؛ موسسه آل البيت(ع).
۱۲. شیخ انصاری، مرتضی؛ فرائد الاصول؛ دفتر انتشارات اسلامی، ۲ج.
۱۳. آملی، میرزاهاشم؛ چاپخانه علمیه، ۵ج، ۱۳۹۵ق.
۱۴. خوئی، ابوالقاسم؛ محاضرات فی الاصول؛ انتشارات انصاریان، ۵ج، ۱۴۱۷ق.
۱۵. شیخ انصاری، مرتضی؛ مطارح الانظار؛ موسسه آل البيت(ع).
۱۶. روحانی، محمد حسین؛ منتهی الاصول؛ چاپخانه امیر، ۷ج، ۱۴۱۳ق.
۱۷. مروج، سید محمد جعفر؛ منتهی الدراية، دارالکتاب جزایری، ۸ج، ۱۴۱۵ق.
۱۸. غروی، محمد حسین؛ نهاية الدراية؛ سید الشهداء(ع)، ۳ج، ۱۳۷۴ش.
۱۸. خوئی، ابوالقاسم؛ الهدایة فی الاصول، موسسه صاحب الامر(ع)، ۴ج، ۱۴۱۷ق.
۱۹. نائینی، محمد حسین؛ اجود التقريرات؛ انتشارات مصطفوی، ۲ج، ۱۳۶۸ش.
۲۰. ملکی اصفهانی، مجتبی؛ فرهنگ اصطلاحات اصول؛ نشر عالمه، چ اول، ۲ج.
۲۱. خوئی، ابوالقاسم؛ مصباح الاصول، مکتبه الداوری، چ ششم، ۳ج.
۲۲. الفیومی، احمد بن محمد بن علی؛ المصباح المنیر؛ چاپ لبنان، ۱۹۸۷م.
۲۳. آذرنوش، آذرتاش؛ فرهنگ معاصر عربی - فارسی؛ چ اول، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹ش.